



سبک رفتار

آیاد ر موقعیت‌های مختلف رفتار عادلانه‌ای داریم؟

# کمپین دادخواهی را از خودمان شروع کنیم!

■ مر ضیه‌با میری

از قدیم گفته‌اند مشت نمونه خروار است. همه ما خواهان اجرای عدالتیم، در حالی که سوی دیگر این شهر خودمان مجری عدالتیم؛ یعنی سیستم تشکیل شده از من و تو و ما که به صورت جمعی در خواست عدالت داریم، وقتی پای اجرا وسط باشد همه ما در آن ضعف داریم، ما آنقدر عادل نیستیم که حتی بتوانیم نذری همسایه‌ها را یکسان بدهیم. یکی پولدار تر است یکی به کارمان می آید و یکی... ما وانمود می‌کنیم والدین عادل هستیم و بین فرزندانمان فرق نمی‌گذاریم، ولی در واقعیت فرق می‌گذاریم، شده اندازه سر سوزن باشد یکی را بیشتر دوست داریم.

■ ■ ■

**همه می‌خواهیم عدالت اجرا شود**

این روزها عدالت گوهر گرانبهای است که در هر دکانی نمی‌توان آن را پیدا کرد، باید روح محکم و آسیب‌ناپذیری در مقابل وسوسه‌ها و تهمت‌ها داشته باشی تا بتوانی عادل باشی. با عدالت که رفتار کنی باید دور همه فامیل بازی‌ها و زیرمیزی‌ها و هر چیز دیگری که تو را به کسی یا جریانی نسبت می‌دهد خط بکشی. باید موقع قضاوت معیار فقط اجرای عدالت باشد که اگر غیر از این باشد، دنیا و آخرت را با هم یکجا باخته‌ای. همه ما این روزها شعار عدالت خواهی سر می‌دهیم، آیا هم با گسترده‌گی بالا! عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی و معیشت، عدالت آموزشی، پزشکی، رفاه اجتماعی و ده‌ها عدالتخواهی دیگر که هر روز بر آنها تأکید می‌شود. همگی دلمان می‌خواهد در یک موقعیت مشابه ما به عدالت رفتار شود. اگر برای استخدام رقیم تنها بر پایه شایستگی و سوادمان ارزیابی شویم و نه وصل‌بودن به آدم‌ها و مکان‌های خاص. دوست داریم اگر برای گرفتن وام می‌رویم بین ما و سرمایدار بزرگ شهر که بانک روی انگشت کوچکش می‌چرخد، عدالت جاری باشد و کارمان همزمان با او راه بیفتد. دلمان می‌خواهد در مدرسه معلم همه بچه‌ها به یک چشم نگاه کند و بیشناان فرقی نگذارد. حتی گاهی سر وقت خدا می‌رویم و شاکي که چرا هوای بعضی‌ها را دارد، هوای بعضی را نه. به یکی میلیاردی مال می‌دهد به یکی خانه اجاره‌ای پایین‌شهر و...

روزی نیست که یکی از ما به خدا غر نزیسم و عدالت لایتناهی‌اش را زیر سؤال نبریم. روزی نیست که در اداره یا سازمانی صدامیان را بالا نبریم و نسبت به حق کنشی و بی‌انصافی اعتراض نکنیم.

**آیا قضاوت عادلانه‌ای خواهیم داشت؟**

ظاهر در همه موارد این ماییم که مورد ظلم واقع شده‌ایم و در خواست اجرای عدالت داریم، ولی گاهی ورق برمی‌گردد. جای ما با مجری عدالت عوض می‌شود و چکش داد‌گاه را دست خودمان می‌دهند. آن وقت است که معلوم می‌شود با خودمان چند چندیم و چقدر از عدالت علی(ع) که دم می‌زییم بو بردهایم. پای عمل که وسط باشد، اجرای عدالت بای خودمان که بیفتد تازه می‌فهمیم چقدر سخت و شکننده است و چقدر زود می‌لغزیم و چقدر راحت و بی‌صدا حق را ناقص می‌کنیم. منادی حق خواهی یکی از نیازهای اساسی برای بقای بشر است و ما حاضر نیستیم نقش دو طرفه خود را به خوبی ایفا کنیم. می‌خواه‌م با این نوشتار میزان عدالتخواهی و اجرای آن را در میان شما به چالش بکشم. همه کسانی که این روزها داعیه دادخواهی دست گرفته‌اند و یک عده را با خود همسو کرده‌اند، آیا اگر پایش بیفتد خودشان هم عادلند؟ خودشان هم قولش را کنار می‌گذارند و بر حسب داده‌ها و منطق رای صادر می‌کنند؟ فرد باید خودش را در این موقعیت قرار دهد تا بداند قضاوت سخت است و عادل بودن مرد خود را می‌خواهد.

**خودتان را در این موقعیت‌ها قرار دهید**

شما یک سر دبرید هستی و همزمان دو متن عالی دستت می‌رسد، ولی آن یکی که متن پخته‌تری دارد، متعلق به یکی از

نویسندگان غیرحرفه‌ای و گمنام است. آیا حاضر هستی دست به انتخاب بزنی و فرد ناشناخته را به نویسنده رویتین خودت ترجیح بدهی؟ شما مسئول امور رفاهی یک سازمان هستی و قرار است برای اقامتگاه‌های تفریحی شمال قرعه‌کشی کنی. آیا واقعاً به حق سوییبت را به کسی می‌دهی که در دور افتاده‌ترین نقطه کشور خدمت کرده و اسمش در آمده یا کسی که با یک جعبه شیرینی و وعده راه انداختن کار شما بدون نوبت سویتت می‌خواهد؟

تو یک معلم هستی، می‌خواهی عادل باشی و همه را به یک چشم نگاه کنی، ولی در همان کلاس دختر برادرت هست و مجبور هستی از سر مهر یا ملاحظه فامیلی با او مدارا کنسی و در بعضی شرایط هر قدر ناخواسته او را به دیگر دانش‌آموزانت ترجیح بدهی. آیا می‌توانی به قیمت تیره‌شدن روابط خانوادگی عدالت را تأمین کنی؟ یا دانش‌آموزی باهوش با پدربا بانفوذ داری که می‌تواند مشکل تو را برای گرفتن وام حل کند، آیا حاضر هستی حضور فرزندش را سر کلاس نادیده بگیری و به همان چشمی نگاهش کنی که به شاگرد بی‌ضاعت کلاس می‌کنی. فرض کن مدیر یک دبیرستان ایده‌آل هستی که هر کسی سر و دست می‌شکند برای ثبت‌نام در آنجا، ولی اولویت با ساکنان همان منطقه است. آیا می‌توانی به دختر یا پسر خوارت نه بگویی و او را از داشتن مدرسه خوب محروم کنی؟ می‌توانی؟؟ فرض کن مدیر یک پاسگاه انظامی هستی و مجرم‌ها برایت یکسانند. یک شب به تو خبر می‌دهند که پسر یکی از دوستان صمیمی‌ات تحت تأثیر

فرض کن قرار است دو شب پشت سر هم مهمان دعوت کنی. یک شب خانواده خودت و یک شب اقوام همسرت، آیا می‌توانی به مساوات رفتار کنی و پذیرایی مشابهی تعیین کنی؟ فکر کن قرار است مأمور بیمه برای دادن خسارت در تصادفات باشی. طرف خاطی را می‌شناسی، آیا حاضر هستی عدالت گونه فرم کرو کی را علیه او بر کنی؟ یا برعکس، طرف آسیب‌دیده باشی و بخواهی مبلغ بیشتری در کارشناسی بنویسی تا از بیمه پول بیشتری بگیری؟ واقعاً چگونه عمل خواهی کرد؟

**همه ما خواهان اجرای عدالت هستیم، در حالی که سوی دیگر این ماجرا خودمان نیز در جایگاه مجری عدالتیم. یعنی سیستمی تشکیل شده از من و تو و ما که به صورت جمعی در خواست عدالت داریم، ولی وقتی پای اجرای عدالت وسط باشد همه ما در آن ضعف داریم. ما آنقدر عادل نیستیم که حتی بتوانیم نذری همسایه‌ها را یکسان بدهیم. ما وانمود می‌کنیم والدین عادل هستیم و حتی بین فرزندانمان فرق می‌گذاریم**



شده‌ای. آیا می‌توانی عروسرت را به اندازه دختر خودت دوست بداری؟ آیا می‌توانی اشتباهاتش را مثل دختر خودت نادیده بگیری؟

فرض کن یک پدر هستی. قرار است عادل باشی. آیا می‌توانی مهرت را میان دختر و پسررت عادلانه تقسیم کنی؟ تضمین می‌دهی که برای آینده هر دویشان به یک اندازه نگران باشی و تلاش کنی. قول می‌دهی جنسیت روی نگاه و قضاوتت تأثیر نگذارد؟

فرض کن یک پزشک هستی. بیمارستان تخت خالی ندارد و همه بیماران کرونایی در راهرو منتظر تخت هستند. در همان حال یکی از اقوام همسرت التماس می‌کند که برایشان تخت خالی پیدا کنی. چه می‌کنی؟ برای فامیل همسرت تخت خالی می‌کنی یا طبق عدالت آن راه به کسی می‌دهی که حال و خیرتری دارد؟

فکر کن یک پارکیان هستی و باید برای خودرها جای پارک تهیه کنی. در شرایط مشابه برای یک فرد صاحب منصب که اتفاقاً خوب هم انعام می‌دهد، پیدا می‌کنی یا برای کسی که به لحاظ نوبت در اولویت است و تو می‌گویی پارکینگ ظرفیتش تکمیل است؟

فرض کن مسئول تقسیم سربازها به نقاط مختلف هستی، آیا دبل و جرنشخت را داری پسر فامیل و آشنا را سر مرز بفرستی و غریبه‌ها را یک جای نزدیک‌تر؟ اگر قرار باشد مسئول اخذ مجوز چاپ برای کتاب باشی، آیا آشناها هم مشمول قانون بازنویسی مجدد می‌شوند یا

## سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

## د

بیا بیسد کمپین عدالتخواهی و دادخواهی را از خودمان شروع کنیم. مقوله سختی است، هنوز بسیاری از جوامع نتوانسته‌اند عدالت را پیاده کنند، ولی ما می‌خواهیم و آرزو داریم یک‌روز منجی عالم بیایدو عدالت را در جهان بگسترانند، بایداز خودمنتظرمان شروع کنیم. عادل باشیمو در دست قضاوت کنیم.اسیر فامیل بازی و ظاهر و مقام وموقعیت آدم‌هانشویم،و بر اساس آن چیزی که حق است عمل کنیم

بی‌دردرس نامه را برایشان در خانه تحویل می‌دهی؟ اگر قرار باشد مودی اداره مالیات باشی برای خانه میلیاری پدرت هم به‌اندازه املاک دیگران مالیات تعیین می‌کنی؟ فکر کن قرار است مأمور بیمه برای دادن خسارت در تصادفات باشی. طرف خاطی را می‌شناسی، آیا حاضر هستی عدالت گونه فرم کرو کی را علیه او بر کنی؟ یا برعکس، طرف آسیب‌دیده باشی و بخواهی مبلغ بیشتری در کارشناسی بنویسی تا از بیمه پول بیشتری بگیری؟ واقعاً چگونه عمل خواهی کرد؟

فکر کن مدیر یک اداره در یک شهرستان هستی، آیا می‌توانی چشم روی فامیل بودن بیندی و دستور قطع آب و برق مشترکان خاطی را عادلانه صادر کنی؟

**کمپین دادخواهی را از خودمان شروع کنیم**
از قدیم گفته‌اند مشت نمونه خروار است. همه ما خواهان اجرای عدالت هستیم، در حالی که سوی دیگر این ماجرا خودمان نیز در جایگاه مجری عدالتیم؛ یعنی سیستمی تشکیل شده از من و تو و ما که به صورت جمعی در خواست عدالت داریم، ولی وقتی پای اجرای عدالت وسط باشد همه ما در آن ضعف داریم. ما آنقدر عادل نیستیم که حتی بتوانیم نذری همسایه‌ها را یکسان بدهیم. یکی پولدار تر است یکی به کارمان می‌آید و یکی... ما وانمود می‌کنیم والدین عادل هستیم و بین فرزندانمان فرق نمی‌گذاریم، ولی در واقعیت فرق می‌گذاریم، شده حتی بین فرزندانمان فرق می‌گذاریم

**آنچه موسی(ع) از عدالت خداوندی دید**

در خاتمه می‌خواهیم با یک روایت تمثیلی بر این نکته تأکید کنیم که عادل کمال واقعی فقط باریتعالی است و عدالت کامل فقط توسط ذات اقدسش محقق می‌شود. روایت تمثیلی که در ادامه می‌آید، گویای آن است که ما انسان‌ها گاهی در عدالت دچار خطای شناختی می‌شویم،و نمی‌توانیم درست تشخیص بدهیم.
باین حال ما باید براساس آموزه‌های دینی و الهی عادل بودن را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم و فارغ از هر مصلحت و منفعت شخصی به عدالت تن دهیم و اما روایت: «روزی حضرت موسی(ع) از محلی عبور می‌کرد. رسید بر سر چشمه‌ای کنار کوه. با آنجا کوه رفت تا نماز بخواند. در این موقع سوار کاری به آنجا رسید. برای آشامیدن از اسب فرود آمد. موقع رفتن کبسه پول خود را فراموش کرد و رفت. بعد از چوپانی رسید، کیسه را دید و برداشت. بعد از چوپان پیرمردی سر چشمه آمد. آثار فقر و تنگدستی در چهرانش نمایان بود. دسته هیزی می‌روی سر داشت. هیزم را یک طرف نهاد، برای استراحت لختی کنار چشمه خویش برد. چیزی نگذشت که مرد سوار کار بر گشت اطراف چشمه را برای یافتن کیسه پولش جست‌وجو کرد، ولی آن را نیافت. از پیرمرد پرسید، ولی او هم برابز بی‌اطلاعی کرد. بین آنها بحثی بالا گرفت که منجر به جدل و ستیز شد. بالاخره سوار کار آنقدر مرد هیزم‌شکن را زد تا جان داد و مرد. حضرت موسی(ع) عرض کرد:این چه پیشامدی است؟ عدل در این قضیه چگونه است؟ پول را چوپان برداشت، ولی پیرمرد مورد ستم واقع شد. خطاب رسید ای موسی: همین پیرمرد پدر مرد سوار کار را کشته بود. بین این دو قصاص انجام شد. در ضمن پدر سوار کار به اندازه همان پول کیسه به مرد چوپان مقروض بود، پس چوپان به حق خودش رسید. من از روی عدل و دادگری حکومت می‌کنم.»

|||شنبه ۲۳ مرداد ۱۴۰۰ | ۵ محرم ۱۴۴۳ |

**کتاب زندگی**



استخراج جذابیت از امور ظاهرآبی اهمیت با نگاهی به یک رمان

## زیبایی شغل‌های مزخرف را دست‌کم نگیر!

دوید گریر می‌گفت شغل مزخرف شغلی است که بود و نبودش فرقی نکند، از آن شغل‌ها که روزانه چند ساعت کار می‌کنی و دست آخر به طرز شگفت‌انگیز و حماقت‌باری می‌بینی هیچ کاری نکرده‌ای. زندگی آدم‌ها رفته‌رفته در این شغل‌ها فرسوده و بی‌معنا می‌شود، اما کیکوگو تسومورا، نویسنده ژاپنی داستانی نوشته‌است که در آن این کارهای مزخرف از قضا به‌خاطر بوجی شان زیبا، ارزشمند و دوست‌داشتنی شده‌اند. او می‌نویسد: «باید بدانیم امکان معناسازی ما چقدر محدود است. در زندگی انباشته از کار زیبایی امکان بروز ندارد، مگر از فراز امور بی‌اهمیت.»

دوید گریر، انسان‌شناس فقید در کتاب خود با عنوان مشاغل مزخرف: یک نظریه از مشاغلی سخن می‌گوید که «بود و نبودشان فرقی نمی‌کند.» او معتقد است که شغل‌های مزخرف «چنان بی‌فایده‌اند که حتی خود شخص هم توجهی برای انجامشان ندارد.» در ادبیات امروز امریکا، این دست از مشاغل به وفور یافت می‌شوند، از جمله در رمان «موقتی» اثر هیلاری لایکتر و «من دیگر» نوشته هلی باتلر. در این آثار، شغل‌ها به‌شدت ملال‌آور و در مواردی سودجویانه‌اند؛ اشخاص گرفتار در این مشاغل درست نمی‌دانند از کارشان رضایت دارند یا نه و لحن روایت آنها تند و پر از گوشه و کنایه است. رمان «کار آسان پیدانمی‌شود» نوشته کیکوگو تسومورا از منظری بسیار متفاوت به مسئله بالا می‌پردازد. راوی ۲۶ ساله داستان که نام او ذکر نشده، پس از ۱۰ سال به دلیلی که خودش «سندرم خستگی مفرط» می‌نامد شغل خود را رها کرده به یکی از مؤسسات کاربایی می‌رود و به مسئول مربوطه می‌گوید که علاقه‌ای به کارهای جدی ندارد و به دنبال شغلی بی‌چردرس است.

به این ترتیب، سلسله‌ای از کارهای موقت و ملال‌آور آغاز می‌شود: تماشای فیلم‌های دوربین مدار بسته خانه نویسنده‌ای که به‌ندرت از منزل خود خارج می‌شود، چسباندن پوسترهای تبلیغاتی نهادهای خدمات عمومی، نوشتن متن تبلیغات فروشگاه‌های محل برای پخش در اتوبوس‌های محلی. شرحی که او از کار اول خود می‌دهد عیناً همان است که گریر شغل مزخرف می‌نامد: «خیلی عجیب بوده، روزی چند ساعت کار می‌کردم، با این حال درواقع هیچ کاری نمی‌کردم»، اما ششور و هیجان سرشار این زندگی در همین پوچی نهفته است. او به هر شغلی که وارد می‌شود، به‌نحواحسن وظایف و تعاملات خود را انجام می‌دهد. وقتی آگهی‌نویسی روی پاکت‌های بیسکویت ترد را آغاز می‌کند، ناخواسته «غرق ایده‌پردازی برای پاکت بیسکویت‌های برنجی می‌شود» و هنگامی که مودع تحویل سفارش‌ها می‌شد، حتی تصور ارائه کاری ضعیف او را نگران می‌کند، نه چون از رئیس خود می‌ترسد، بلکه به این دلیل که عرضه کار ضعیف را شرافتمندانه نمی‌داند. رفته‌رفته ازخودگذشتگی او هم منشأ اثر می‌شود. کار چسباندن پوستر تبدیل می‌شود به مأموریت مخفی نفوذ در سازمانی محلی و شغل دفتر ی او در پارک جنگلی به عملیات جست‌وجوی فردی گمشده بدل می‌گردد. نمی‌دانیم آیا اطرافیان او محتاج صرف این همه وقت و توان – که در بعضی موارد موجب حیرت رؤسای او نیز می‌شود– هستند یا نه، اما ظاهراً قبول چنین مسئولیت‌هایی برای خود او کاملاً ضروری است تا بتواند مقابل تردیدهایش بایستد.

راوی این داستان، از برخی جهات، کارمند کینچاکو امروزی است. او نه قبول دارد که شغلش دهان‌سوز است و نه می‌پذیرد که از او بهره‌کنشی می‌شود. در می‌کند؛ قدم‌زنان مسیری طولانی را میان درختان می‌درد و او نگران می‌کند، نه چون از رئیس خود می‌ترسد، بلکه به این دلیل که عرضه کار ضعیف را شرافتمندانه نمی‌داند. رفته‌رفته ازخودگذشتگی او هم منشأ اثر می‌شود. کار چسباندن پوستر تبدیل می‌شود به مأموریت مخفی نفوذ در سازمانی محلی و شغل دفتر ی او در پارک جنگلی به عملیات جست‌وجوی فردی گمشده بدل می‌گردد. نمی‌دانیم آیا اطرافیان او محتاج صرف این همه وقت و توان – که در بعضی موارد موجب حیرت رؤسای او نیز می‌شود– هستند یا نه، اما ظاهراً قبول چنین مسئولیت‌هایی برای خود او کاملاً ضروری است تا بتواند مقابل تردیدهایش بایستد.

راوی این داستان، از برخی جهات، کارمند کینچاکو امروزی است. او نه قبول دارد که شغلش دهان‌سوز است و نه می‌پذیرد که از او بهره‌کنشی می‌شود. در می‌کند؛ قدم‌زنان مسیری طولانی را میان درختان

## د

**دنیای تسومورا «قشنگ» و به‌طرز**

**تأثیر‌گذاری بی‌اهمیت است. در این یکنواختی، بی‌تردید، زیبایی هست؛ اما تشویشی نیز نهفته است و این تشویش را تنها وقتی درمی‌یابیم که بدانیم امکان معناسازی ما چقدر محدود است، یا چقدر باید محدود باشد. در زندگی انباشته از کار، زیبایی امکان بروز ندارد، مگر از فراز امور بی‌اهمیت**

طی می‌کند و با شخصیت‌های مختلفی آشنا می‌شود که در باغ دیسال درختان خودرو می‌گردند. در پایان می‌فهمد «حساس‌نیزومندی» که به‌خاطر ابتلا به خستگی مفرط سراغش آمده بود و مانع می‌شد از آنکه دوباره مشغول کار شود، «کم‌کم در او زایل می‌شود» و خواهد آمد، باید هرچه در توان داری بگذاری و به امید مهم است، او می‌گوید: «هیچ‌گاه نمی‌دانی چه پیش می‌آید و یکی... ما وانمود می‌کنیم والدین عادل هستیم و بین فرزندانمان فرق نمی‌گذاریم، ولی در واقعیت فرق می‌گذاریم، شده اندازه سر سوزن باشد یکی را بیشتر دوست داریم.»

**نقل و تلخیص از:وب سایت ترجمان انباشته از کار، زیبایی امکان بروز ندارد، مگر از فراز امور بی‌اهمیت**

**نوشته: / پاور تاها پالی / ترجمه: فاطمه زلیکائی / مرجع: آتلانتیک**